

رکاب مبارك بودند به محمد بيك امر رسيد كه بايد سيد ابراهه تبريز رسانيده تا ايم بهمن ميرزا حاكم آن بلاد نمايد و همچنين با او امر داده شد كه (حضرت نقطه اولی) را داخل زنجان كه در طريق است نمايد كه مبادا اهالی در آزادی ایشان قيام نمايند و هيجان و وضوئی بر پا گردد .

باين ملاحظه چون نزديك زنجان رسيدند در كاروانسراي كه دور از شهر است پائين آمدند . اما بعضى انكه خبر ورود نقطه اولی باهالی رسيد كه دسته دسته بيرون ريخته فقط اميدآراد اشند كه بجمال مباركش نظري اندازند چون محمد بيك مشغول رتق و فتق اموري ديگر بود ملتفت ازدحام ناس نكرديد . وساير سواران از مردم انعامي گرفته اذن دخول ميدادند كه يك دفعه پيغام مستعجلی از امان الله خان حاكم زنجان رسيد كه از قرب حضرت اعلی بشهر و هجوم مرده جناب حجت (ملا محمد علی زنجانی) ترسيده و هراسان شده بود امر نمود البته از آن عاجل بحال ديگر كه خيلي از بلد بيمد باشد حرکت نمايند .

محمد بيك بحضور عرض كرد نظر تعجب آييزی با و نمود هيچ نفر نمودند و عازم طريق كشتند و در كاروانسراي كه دو فرسنگ از شهر دور بود آن روز را گذرانيدند راحت نمودند .

در میلان هم همین طور جمعی از ناس هجوم آورده و اثر بیانات
و شخصیت و روحانیت مبارک بحدی بود که در آن روز بعضی
ایمان آوردند .

همه را دیده باوصاف تو حیران ماند

ناد یگر عیب نکویند من حیرانرا

﴿ نطق هشتم ﴾

(ورود حضرت اعلیٰ به تبریز و قلعه ماهکو)

را زد لرا را زد ان شد آشکار . ملک جانرا قهرمان آمد پدید
قبل از آنکه (حضرت اعلیٰ) به تبریز برسند محمد یگ در خود
حالت غریبی و افکار جدیدی احساس کرد و مشاهده نمود که قوه
مغناطیسیه حضرت نقطه اولیٰ او را بنوعی جذب کرده که از شدت
شوق و شور بی اختیار است لهذا بحضور مبارک آمده اظهار ایمان نمود
و مؤمن و موثق بامر الهی اسیر مظلوم خود گردید که ظلم حکام
و انصیب علماء او را باین حدود ایران فنی و سرکون نموده .

در این مسئله همه مؤرخین بدون استثنا مدعند که در حضرت
اعلیٰ یگ قوه ماوراء الطبیعه الهیه که عوام آنرا بسحر و جادو تعبیر
مینمایند بود که هر کس ایشانرا ملاقات مینمود و یا چندی معاشرت

اخلاق حمیده و صفات جمیله شان می نمود بدون اختیار مجذوب
 میگشت و اظهار عبودیت و رقیّت و خضوع و خشوع میکرد .
 از احوالی که در این سفر همراه بودند فقط دو نفر آقا سید
 حسین و آقا سید مرتضی از رفقا و یاران بقلم رفته بودند دیگران
 همیشه عقب قافله سفر میکردند . مثل آنکه از همراهان این قافله
 نیستند و چون شبها در کاروانسراها پائین می آمدند به بهانه خود را
 نزدیک نموده بحضور مولای محبوب خود میرسیدند

(محمد بیك) بواسطه نور ایمان جدید که در قابش ساطع شده بود
 ملذت گردید که حضرات آزد وستان و پیروان حضرت نقطه اولی
 هستند بنابراین با آنها طرح رفاقت افکند و هر يك را اطمینان داد که
 بعد از این در نهایت حریت با قافله سفر نمایند و با آنها از صبر و اصطبار
 و تقدیس و تنزیه و عظمت و بزرگی حضرت اعلی تعریف مینمود
 و میگفت ا اگر اراده مبارک بر این بود که فرار اختیار نمایند يك اشاره
 باهل زنجیان و میلان فرموده بودند در همان حین ایشانرا از دست
 ما آزاد کرده بودند و تمامی آمدیم نفس بکشیم مقصود خود را از میان
 برده بودند .

پس از آنکه بيك منزلی تبریز رسیدند حضرت به محمد بيك
 فرمودند از جلو برو و بیمن میرزا را از نزدیکی وجود مبارک خبر دهد

و پیغامی از برای او ارسال داشتند که اگر ممکن است در شهر تبریز توقف نمایند و بما کو تشریف ببرند .

در جواب بهمن میرزا خبر فرستاد که اوامر حکومت باید بگری کرد . محمد بیک با نهایت حزن از اینکه حامل خبر خوشی نبود بحضور مبارک مراجعت نمود و حضرت را بمنزل خود برد .

چهل روز در آن شهر توقف فرمودند و علمای اعلام راضی نگردیدند که نزدیک روند و یا اینکه هیکل مبارک را ملاقات کنند چون دسته ثانی سواران و مستحفظین جدید حاضر گشتند حرکت بقاعه ما کون نمودند که شش روز از ارومیه دور و در سرحد عثمانی و ایران است .

محمد بیک امیدوار بود که در این سفر هم در حضور مبارک یاسبان گردد و در خدمت آن جمال حقیقی کمر همت بر بندد و این آرزو را بحضور آنور عرض نمود فرمودند در این سفر سختی و مشقت بی پایان خواهد بود و قدح و ذم فراوان راضی نمی کردند که بر او امانتی وارد شود هر چه إلحاح و التماس نمود قبول نیفتاد .

باری چون حضرت اعلی بعد از فوت منوچهرخان در ربیع الاول سنه ۱۲۶۳ مطابق فبرابر سنه ۱۸۴۷ از اصفهان حرکت فرمودند اگر اوقاتیرا که در کلین و تبریز و سفر صرف نمودند حساب کنیم

زودتر از ماه یونیوسه ۱۸۴۷ بما کو نرسیدند .

و چون محمد بيك ملاحظه نمود که از تبریز بقلمه ما کو در حضور
 نخواهد بود در وقت مفارقت باندازه حال براوتنگ آمد وآه و ناله کرد
 و محزون گردید که ناخوش شده افتاد و تا دو ماه بتب و لرز مبتلا بود و بعد
 از آنکه قدری بهتر شد قبض صبر و فراق دریده بسوی ما کو حرکت
 نمود و بحضور مولای دنیا و آخرت خود مشرف گردید و میگفت .

دنیا و دین و صبر و هوش از من برفت اندر غمت
 جانی که سلطان خیمه زد غوغا نماید عامرا

﴿ نطق نهم ﴾

(حرکت حضرت اعلی از تبریز و توقف نه ماه در قلمه ما کو)

باد و چشم حق نگر شد آشکار باد و دست در فشان آمد پدید
 بعضی آنکه محمد بيك در تبریز از بستر بیماری برخواست عازم
 قلمه ما کو گردید تا بحضور (حضرت اعلی) مشرف گردد . که دیده
 بانوار آن طاعت بیثال روشن نماید چون در آن آستان مقدس شرف
 مشول یافت خود را بخاک انداخت و دامن مبارک را گرفته عذرت قصصیرات
 و کتاهان گذشته طلبید .

حضرت بآبادی تقدیر اورا بلند نموده اظهار عنایت بر طلمت

اقدس هویدا و فرمودند (من راضی ینستم که حتی برد شمنانم
 اذیتی وارد آید تاچه رسد بدوستان و ازجان و دل جمیع نفوسی که
 از روی شهو و یا از طریق نادانی ظلمی وارد آورده از قبل بخشیده
 و عفو نموده ام)

بعد از احوال آن دودشمن امر الله حاکم زنخان و حاکم تبریز
 سؤال نمودند زیرا دران مدت قلبه انتقام الهی بر هر دو وارد و هر دو
 ذلیل و خوار گشته بودند . و چون شرح حال آنها را استماع نمودند آثار
 تأثر و حزن بوجه مبارک هویدا که بچنین مجازات سختی گرفتار
 و ابداتذبه و تذکری برایشان حاصل نکردید

چنانچه مؤرخین می نویسند (علی خان) مستحفظ قلمه ما کو
 از فرط محبتی که بخاندان نبوت داشت بقدره قدور از حضرت اعلی
 رعایت مینمود و حبس و اسیری مبارکرا آنطوری که حکومت جائزه
 امر داده سخت نگرفته بود و اذن تشرف یاران میداد . زیرا نه فقط
 آقا سید حسن کاتب ملقب (بهزیز) بل ملا شیخ علی و بعضی از دوستان
 خالص ثابت دأماً در حضور بودند و از اطراف و اکناف ایران
 متجسین حقیقت و اصحاب طریقت شدت رحال نموده خود را بقلمه
 ما کو می رسانیدند و در ساحت قدس مولای خود ایستاده گوش بیانات
 روحانی و نصایح آسمانی اوداده . تعالیم وجدانی اخذ نموده با وطنان

خود مراجعت کرده در انتشار نبأ عظیم میکوشیدند .

با وجود آنکه حاجی میرزا آقاسی صدراعظم امر قطعی به علی خان داده که أبدا اذن مراسله نکاری به حضرت اعلیٰ با پیروانش ندهد و غمناکانه اعداء رشته مراسله و مکاتبه با مبایین و حواریین جانشان فعال قلم و دایم و مستحکم بود .

همین قدر واضح است ایامیکه حضرت در قلعه ما کو تشریف داشتند (علی خان) با اسیر روحانی خود با کمال حرمت و توقیر معاشرت و مرادت مینمود و هر روز از بیت خود که در قریه پایین کوه واقع شده پیاده از از راه وعر سنگلاخ بالا آمده خود را بقله کوه میرسانید و بحضور مبارک مشرف میکردید و هر وقت دوستانش از او سؤال مینمودند که عقیده تودر باب (سید باب) چیست در جواب میگفت من اینقدر باهوش و ذکا نیستم که بیانات عمیقۀ ایشانرا إدراک نمایم ولی بر عظمت و روحانیت و تقدیس و بزرگیشان شهادت میدهم

(حضرت اعلیٰ) نه ماه در ذروه این جبل رفیع در قلعه ما کو تشریف داشتند و در آن ایام کتب و رسائل مهمه از قلم مبارک نازل گردیده که الی الابد آثارش ظاهر و باهر از جمله (بیان فارسی و دلائل سببه) همچنین لوحی مستوی (بخطبه قهریه) باسم وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی از قلم اطرار جاری شد که قرائتش نفوذ و روح کلمه

الله و قوت و قدرت مرکز امر الله را بخوبی ظاهر و هویدا میسازد ولی این خطبه قهریه از نظر صدراعظم نگذشت. در هر صورت او امر جدید به مستحفظ قلعه ما کوفر ستاد که باید بهر نوعی هست باب مراسلات را مابین (حضرت اعلی) و پیر وانش مسدود نماید و نگذارد یک مکتوب مابین آنها رد و بدل شود. (علی خان) در جواب نوشت که اجرای این امر از برای او ممکن نه و از حیطة اقتدارش خارج.

این بود که آمدند حضرت را از قلعه ما کو بهر بق نقل مکان نمایند و ابواب رجا و رخارا بروجه آن سید کونین به بندند. چون حضرت در ماه یونیو سنه ۱۸۴۷ وارد قلعه ما کو گردیدند و نه ماه در آنجا تشریف داشتند باین حساب باید در ماه مارس سنه ۱۸۴۸ وارد بهر بق شده باشند. ولی حضرت در میان این آنشها چون کل خندان و در این طوفا نهای مطلقاً ما بتد فک ابزدی بر بحر ایقان روان.

چه غم بود بیهمه حال کوه ثابت را

که حمله های چنین قلزمی جهان گیرد

﴿ نطق دهم ﴾

(حرکت نقطه اولی از ماه کو بچهریق)

قاف تا قاف جهان شد بر زجان . تا که آن جان جهان آمد بید
 چون آثار و ألواح (حضرت اعلی) در بلاد و قراه آذربایجان مانند
 اوراق و ازهار منتشر گردید مشامها را معطر نمود نفوس زیادی بکوی
 دوست توجه کردند و خود را بساحل بحر رحمان رسانیده خیمه و خرگاه
 آفراشتند و از عالم و عالمیان دست و دل هرد و شستند و اوقات را بندگی
 و فکر آن دایر بیثال مشغول داشتند و از شدت شور و وله پرواز
 مینمودند .

باین سبب فضلا و فقها و مجتهدین مضطرب گشتند و از تزعزع
 ریاست و آقائی خود ترسیده از حکومت طلب تبعید حضرت اعلی
 را بقلعه چهریق نمودند . حکومت هم رجای آنها را قبول و حضرت را
 بآن قلعه فرستاد به مستحفظ آنجا بجی خان تسلیم کردند .

چون هنوز اراده الهیه تمام نگرفته بود باز با وجود اوامر شدید
 حاجی میرزا آقاسی قطع مخایره مابین (حضرت ربّ اعلی) و دوستان
 و پیروان نگردید ولی از ما کو سخن بود و بوسائل غریبه مختلفه
 مکاتیب را بحضور رسانیده جواب میکردند .

مثلا بعضی اوقات مکانی را که میخواستند بفرستند در مشعر
 دوخته و در (ظرف ماست) می انداختند و آنرا بدرب قامه برده اول
 بقراولها بخشش داده رجامیکردند که این کلمه ماست را (بسید باب)
 برسانند. و یا اینکه أحياناً مکتوب را در (جوز قند) می پسند و چون قاصد
 بچهریق می رسید مستحفظین صحبت مینمود و موافقت میجست
 و قدری جوز قند بانها تعارف میکرد و پس از آنکه خوب با آنها رفیق
 میشد و اطهشنان پیدا مینمود يك مشت دیگر از جوز قند هائیکه دارای
 عرائض بود بانها میداد که بجهت سبب محبوس بیرند و باین وسائل
 اخبارات امری باندازه که ممکن بود بحضور حضرت میرسید .

با وجود اینها معلوم است که حبس مبارک در چهریق از جهات
 متعدده سخت تر و شدید تر بود. از این جهت است که چهریق را در
 الواح (جبل شدید) که عدد حروف آن ۳۱۸ مطابق چهریق است
 نامیده اند. و ما کورا (جبل باسط) بهلاوه این مستحفظ قلعه چهریق
 آدم کردی احساس خشن بود چنانچه آقا سید حسین یزدی باواسم
 (بغلاظ شداد) دادند .

مقصود آنکه در این اوقات بود چنانچه در مقاله ذکر کردیده.
 علمای عظام و قهرای ذوی الاحترام باذیت و زجر شدید قیام نمودند.
 ولی با وجود ضرب و نپی و حبس از جانب حکام این طائفه روز بروز

در تزیید بودند و بحث وجدال بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران
در محافل و مجالس جزاین گفتگو سخنی نبود .

رستخیز عظیمی بر خواسته علمای دین در ولوله و عامه ناس
در فغان و زلزله و محبین در شفق و همله . و خود باب اهمیت باین شور
و آشوب نداده در نهایت جذب و وله در اثنای طریق و قاعه ما کو
و چهریق شام و سحر بلکه روز و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف
و نموت آن شخص غائب حاضر و منظر و مناظر خویش حصر نموده بود
چنانچه ذکر می نماید که مضمونش این است (اگر چه دریای
بلا از هر جهت در ملامت و سهام قضا در تابع و ظلمات آلام و محن
مستولی بر جان و تن است لکن قلم بیاد روی تو روشن و جام بیوی
خوی تو کاشن است)

هوا خواه نوام جانا و میداتم که میدانی

که هم نادیده میدانی و هم ننوشته میخوانی

* نطق یازدهم *

(آوردن حضرت اعلی از چهریق به تبریز و انعقاد مجلس علماء)

کونمان شواز نظر باغ جنان غیرت باغ جنان آمد پدید

(حضرت اعلی) هنوز سه ماه در قلعه چهریق بیشتر نمانده بودند

که جوش و خروش بلند شد . حاجی میرزا آقاسی چون جوش و خروش فضلاء و فقهای اسلام را مشاهده نمود بتأیید فکر آنها قیام کرد و آمد داد که (حضرت اعلی) را از چهار یق به تبریز آرند و در آنجهن اجله علماء حاضر نموده از مقاصد و دعا و ایشان جو یا شوند این بود که در حیات محمد شاه (۱) کوبادری ماه یولیو سنه ۱۸۴۸ حضرت را به تبریز آوردند .

در اثنای مرور از ارومیه در میان شهرت کرد که سید جلیل القدری رابه تبریز میبرند لهذا ساکنین شهر برای زیارت طلعت مبارک بیرون آمدند و در وقتی که در ارومیه تشریف داشتند بمقام رفتند اهالی از شدت وثوق (آب حوض) را برای تین و تبرک بردند . پس از آنکه تبریز رسیدند بعد از چند روزی حضرت را در مجلس حکومت حاضر نمودند از دوستان هیچ کس در آن مجلس حاضر نبود که شرح آنرا از روی حقیقت بنکارد و مؤرخین پر غرض متعصب اسلام هم چون قلم در دست آنها بوده هر چه خواسته نسبت داده و نوشته اند .

ولی از سؤالاتی که نموده اند معلوم است مقصود شان تحری حقیقت نبوده و بیشتر از سؤالات بی باوی معنی و بغیر از در بعضی

(۱) محمد شاه در چهارم ستمبر سنه ۱۸۴۸ فوت نمود

واقف حضرت در نهایت وقار سکوت اختیار فرمودند حتی مصنفین غرب بعد از اطلاع بر سؤالات علما در آن مجلس شهادت داده و نوشته اند که مقصود علماء اعلام نجس حقیقت نبوده بل مقصد تمقیر و تمسخر و استهزاء تعالیم امر و فتوی دادن بقتل حضرت اعلی بوده است .

زیرا قبل از آنکه داخل مجلس کردند اندیشه و خیال قلع و قمع مرکز امر را در فکر خود ثبت نموده بودند لهذا مرام کل هدم امر حضرت (نقطه اولی) و مباح نمودن دم مبارکشان بوده . با وجود این مسئله چگونه می توانستند بر اصول و فروع امر الله و دلائل و براهین دین الله آگاه کردند و ایمان آرند این از جمله محالات بود . و از نفوس جاثره که در آن مجلس حاضر این اشخاص بودند . ناصر الدین میرزا ولی عهد که در آن وقت (۱۶) شانزده سال داشت و تازه حکومت آذربایجان را بآ و داده بودند . حاجی ملا محمد نظام العلماء معلم باشی ولی عهد . ملا محمد مامقانی حجة الاسلام . حاجی مرتضی قزوینی مرندی علم الهدی . حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام . و میرزا احمد امام جمعه . و بعضی از مجتهدین دیگر .

سؤال از ادعای (حضرت اعلی) نمودند ادعای مهدویت کردند و فرمودند (من آن کسی هستم که شما هرگز ارسال منتظر ظهورش بوده اید)

از این ادعا همچنان عظیمی بر پاشد و علما با روایات متشابهه در باب
 ظهور قائم از هر طرف احاطه نمودند و در مقاله بیان شده که سلطوت
 قوای اشربع و هجوم همه علما چنان بود که شخص جوان سهل است
 کوه البرز مقاومت ننماید .

برهان طلیدند بدون تأمل تلاوت آیات فرمودند که این اعظم
 برهان زیرا باقی وابدی است . نکته نهموی گرفتند احتجاج بقران
 نمودند و اتیان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کردند .

باری مجلس منفرقی شد و حضرت اعلی را بخانه محمد کاظم خان
 فراش باشی بردند یوم بعد دوباره حضرترا در محفل ولی عهد و علماء
 حاضر نمودند و چنان مصلحت دانستند تنبیه شدید بر وجود اقدس
 بجری کردد . و قرار بر ضرب چوب شد ولی جماعت فراشها ابتدا قبول
 ننمودند که اسباب این سیاست کردند و حق مؤرخین مسلم این مسئله را
 ذکر نموده و از عجایب نفوذ قوه روحیه حضرت اعلی می شمارند .
 لهذا میرزا علی اصغر که از اجلة سادات بود حضرترا بخانه
 خود برده بانهم آیت ظلم بدست خویش جو بکاری کرده و از قرار
 معلوم هبجده چوب زد و چون این خبر شایع شد اهالی ارومیه بکلی
 سرد و منصرف شدند .

بعد از این واقعه مخزنه (حضرت اعلی) را اعاده بچاریق نمودند

و جبراً شدید کردند و از آنوقت تا چند روز قبل از شهادت کبری در تبریز حضرت در حبس قلعه چهریق آیام اخیر حیات خود را گذرانیدند .

از این واضح است که سه سال اخیر حیات مبارک نه ماه در ماه کو^(۱) و دو سال و سه ماه در چهریق^(۲) گذرانیدند .

در این سه سال شب و روز بنزول ألواح در ذکر محبوب خویش (من ینظره الله) مشغول بودند و یارانرا بدخول در ملکوت الله و حاضر ساختن خود برای ایمان (بن ینظره الله) متنبه و منذر می نمودند و در ألواح و رسائل کثیره ناسرا بروحانیت و انجذاب و اشتغال دعوت می فرمودند .

درون خلوت کر و بیان عالم قدسی

صبر بر کلک تو باشد سماع روحانی

﴿ نطق دلوازه هم ﴾

(وقایع قبل از شهادت حضرت تقطه اولی)

کی نماید جلوه در هفت آسمان آنچه در این خاکدان آمد پدید

(۱) (از یونیو سنه ۱۸۴۷ تا مارس سنه ۱۸۴۸)

(۲) (از اپریل سنه ۱۸۴۸ تا یونیو سنه ۱۸۵۰)

پس از آنکه محمد شاه در چهارم ستمبر سنه ۱۸۴۸ فوت نمود
 و اخبار ضرب و سجن (حضرت اعلی) روح ماسواه فداه باطراف ایران
 رسید علماء و حکام با نفوذ و اقتدار باذیت و شکنجه این طائفه کرمیت
 بستند و ناممکن بود ابواب مخیره را با مرکز امر مسدود نمودند بنوعی
 که احباب بی خبر ماندند و تکلیف خود را در بعضی موارد نمیدانستند.
 علماء در کوچه و بازار و در مساجد و بر فراز منابر فریاد و فغان
 بلند نمودند (واشریفا و وادینا و وارسولا) خواندند که این بایان
 مخرب شریعت اسلامند و هادم بنیان محبت و سبب بیضه ایشان
 بر مسلمین حلال و دشمنان بر مؤمنین مباح. اینها در سر فکری
 ندارند مگر فساد و در دل آرزوی نمایند جز زلزله اساس سلطنت
 قاهره. خیال خروج دارند و مقاصد حکمرانی بر جمهور مسلکشان
 ضلالت و کراهی است و مذهبشان مضرت و اذیت بعالم انسانی در جرائد
 و اوراق بایانرا دشمن دوات خواندند و محل آسایش و راحت دانستند
 مصدر فسق و فحشا گفتند و منبع فضاخ و قباخ.

اهالی هم پیروی حکام خود سر مستبد و علماء سؤرانه و ده بال
 و جان و عرض و ناموس احببا افتادند در جمیع ایران غلغله و وضوئی
 بلند کردید که چشم عالم ندیده و گوش جهان نشنیده هزاران یاران
 هدف کلونه شدند و اسیر زندان گشتند و از دم شمشیر آبدار گذشتند

زنان بی خاتمان شدند و اطفال یتیم، قرا موخته و ویران شد و سا کین
 در کوه و بیابان بی سر و سامان اموال بتالان و تاراج رفت و اجساد پاک
 در زیر سم ستوران پامال گردید. نسران مؤمنه شجاعت و اقتدار و علم
 و فضلی ظاهر نمودند که علماء غرب زبان بتعجیب کشودند و در اوقات
 سختی و تنگی سکون و شهامت ابراز داشتند که از زنان هیچ قبری
 شنیده نشده است.

چون شرح وقایع مازندران و زنجان و تبریز و خراسان خارج
 از صدد است بتفصیل آن پرداخته نمیشود ولی همین قدر عرض
 مینماید که تعرض علماء و ظلم حکام کار را بجائی رسانید که ناله و خنین
 احنای رحمان بنان آسمان رسید و عاقبت مجبور بر مدافعه از اهل
 و عیال شدند. و در هر محلی که یاران امان آوردند سرداران
 عساکر هابونی بآنمه اظهار قسم خوردند و پیمان را بپهر کردن قرآن
 مجید تاکید نمودند. چون از مواقع خود خارج گشتند و فکر مراجعت
 بمحلات خود داشتند سربازان از هر طرف هجوم آورده جمیع را
 طعمه رصاص نمودند.

مقصود آنکه در این مدت احنای الهی در هر جا و در هر مکان
 چنان ثبوت و استقامتی ظاهر نمودند و ذکاء و کاردانی ابراز داشتند که
 سبب حیرت کل گردید ازد و ستان عالم تسلیم و رضا بود و از اغیار

جهان جهان ظلم و اعتساف از یاران دریا دریا همت و کوشش بود .
 و از دشمنان دنیا دنیا سستی و نزل آنها مصدر صدق و صفا بودند
 و اینها مرجع کذب و افترا آن جمع خاضع و خاشع بود . و این دسته
 بحسب فرعون و فرود . آنها خود را بصفات حضرت سید الشهداء
 و سید سجاد آراستند . و اینها وجود شانرا باخلاق شمر و معاویه و یزید
 زینت دادند . موحدین مانند بلبلان در حدیقه اعلیٰ انعام خوشی
 میسر و دند . و مشرکین در کاخن عداوت چون زاغان سیاه نمیب
 جانخراش بلند مینمودند . منجذبین مثل کوسمندان مظلوم بودند
 و ستمکاران بمثابة کرکان خونخوار و غدار .

أحبا در طریق راستی و آشتی و یگانگی و فرزانی مشی میکردند
 و غافلان در راه دروغ و بغض و کینه و دورویی راه میرفتند تا آنکه
 صوت مظلومیت آنها آقا را پر نمود و آوازه ظلم اینها بسریر سلطنت
 حضرت احدیت رسید .

خون مطهر عاشقان ذوالجلال بود که اراضی ایرانرا کلاکون
 کرد . و اساس دین الله را در ممالک قلوب محکم و متین نمود . صدای
 زبان و الهان حضرت احدیت بود که بنیاد استبداد را برانداخت
 شجاعت مردان خدا بود که زلزله بر ارکان عالم افکند جانفشانی
 شیران پیشه ایقان بود که خفته کانرا از نوم موت بیدار کرد خروش

هنرمندای بحر ایمان بود که دریاهاى جامد را بمرکت آورد . و انفس
طیب خایلمای رحمن بود که نار کفر و شرک را بگلستان محبت
و مودت تبدیل نمود .

شهادای آن ایام مانند ستاره های درخشنده آسمان ادیاترا منور
کردند و بمثابة کواکب منیره قلوب ظلمت زده را روشن نمودند
و اگر کسی پیدا شود که انکار این مطلب را نماید باو میگویم .
عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند
این کرامت نیست جز بمنون خرم سوزرا

﴿ نطق سیزدهم ﴾

(صدور فرمان بواسطه امیر نظام بر شهادت حضرت اعلی)

قیروان تا قیروان از خاق او مشک و عود و ضمیمه ان آمد پدید
ایران در این بحران عظیم و یاران در بند ظالمان اسیب و آسمان
راحت و باطمینان تیره و تاریک و آنها را جور و جفا از هر طرف جاری که
میرزا تقی خان امیر نظام (ناصر الدین شاه) چنین تجسم مینماید که
اگر میخواهد از این غوغا و های هو آسوده شود باید (حضرت اعلی) را
از میان برداشت تا راهای روشن شده خواموش گردد . زیرا
نقطه اولی زنده اند پذیر و انشان بدل گرمی بابشان در تبلیغ ناس

میکوتشند و از نشر افکار خود دست برنمیدارند اما اگر او که رئیس
 بر کل اینست کشته شود امید اینها بنا آمیدی و شجاعتشان بخوف
 و همتشان برخاوت تبدیل یابد .

لذا امیر انعام از آن استقلال رأی و صرامت طبعی که داشت
 فرمان یقتل (حضرت اعلی) صادر نمود و چگونگی زانوشت و با سایر
 خان افغان بهرگز فرستاد که نسیم حمزه میرزا حاکم آذربایجان نماید
 و اجرای آنرا بطلبد .

در مقاله میفرمایند (چون حمزه میرزا این فرمانرا خواند بر
 محنوبات آن مطلع گشت اجراء این حکم را از دست خود نه پسندید
 و برادر امیر میرزا حسن خان گفت که این کار خیس است و آسان
 و هر کسی مقتدر و توانا را چنان گمان بود که حضرت انابك مرا مأمور
 بحرب افغان و اوزبك خواهد نمود و با برزم و هجوم مرز و بوم زوس
 و روزم دلالت خواهند کرد . میرزا حسن خان اعتذار اورا بتفصیل
 بامیر نوشت و امیر فرمان ثانی برای برادر خویش صادر نمود

لذا امیر شد که (حضرت اعلی) روح مساواه فدا و آقا سید حسین
 کابیرا این جهریق بشهر بزر آورده اند . حمزه میرزا خواست که فحول علمارا
 (بنا حضرت اعلی) در مجلس دوباره جمع نماید ولی آنها قبول نکردند
 روز شنبه حضرت میرزا در مجلس حمزه میرزا و میرزا حسن خان

و حاجی میرزا علی و سلیمان خان افشار حاضر نمودند و سؤالاتی کردند
 جواب فرمودند. صدور آیات طلبیدند بالبداهه صادر گردید و حضرات
 بعد از مشورت ما بین خود چنین قرار دادند که حضرترا در ملا
 عام شهید نمایند.

روز دیگر حضرت (نقطة اولی) را بجهانیه سه نفر از علمای اعلام
 حاجی میرزا باقر، ملا محمد مامقانی، و آقا سید زوزی برده و هر کدام
 ورقه فتوای قتل حضرترا امضا نمودند.

در کتاب مستطاب، مقاله ذکر شده که (حضرت اهل) قبل
 از خروج از چهریق بسمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمودند

و نوشته جات خویشرا حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاده
 و کلید جعبه را در ضمن پاکتی نهاده و بوساطت (ملا باقر) که از سابقین

اصحاب خویش بودند نزد (ملا عبدالکریم قزوینی) فرستادند. ملا باقر آن
 امانت را در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبد الکریم کرد باصرار

حاضرین در جعبه را باز نمود و گفت ما و در بیان هشتم که این امانت
 (بها الله) برسانم. و پیش از این از من سؤال نمائید که توانم گفت.

از کثرت اطمینان و بیخوفی خوش شکسته بنایت ظرافت و ایتقان نوشته
 و بقسمی درهم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که گمان میشد یک

قطعه مرکب بر کاغذ است .

چون آن لو حراخواندند (سیصد و شصت) اشتقاق از کلمه
بهائوده بودند . وملا عبد الکریم آن امانترا به محاش رساند و زیارت
آن لوح اسباب سرور و فرح قلب یاران رحمن گردید و انوار معانی
روحانی آن نفوس آگاهرا بمقصد کلی و معبود آسمانی رسانید .

کی عطر سای مجلس روحانیان شدی

کلرا اکر نبوی نو کردی رعایتی

﴿ نطق چهاردهم ﴾

(شب آخر حضرت اعلی در روی ارض)

یک جهان تسلیم و یک عالم رضا . از بربک طیلان آمد پدید
بعد از آنکه علمای تبریز فتوای قتل بر آن جوهر وجود که
تشنه جام شهادت بودند دادند سه روز با آقا سید حسین کاتب و آقا
سید حسن در محبس مسجون بودند و این دو بر آن ساعات ذی
قیمت را دائما در حضور محبوب دل و جان خود بمناجات و روحانیت
میگذرانیدند .

در همان اوقات قبل از این وقایع برای اتمام حجت و انجام برهان
(حضرت اعلی) الواح و آیات مخصوصه مرقوم نموده با آقا سید احمد

و میرزا محمد علی تبریزی و دو نفر دیگر داده که هر وضعی هست
 علماء بر مانند . چون این چهار تن آن الواح را بقفا تسلیم نمودند و معلوم
 گردید اینها هم پیروان حضرتند در قیام زنجیر افتاده در سجن
 آوردند دو نفرشان تبریزی جسته آزاد شدند و میرزا محمد علی و رفیقش
 در حبس بود تا آنکه (حضرت اعلی) راهم آوردند و دران زندان جفا
 بشرف اقامه فائز گردید .

حضرات حاضرین در حبس سؤال نمودند که تکلیف ما چیست
 فرمودند خود را حفظ نمائید همه قبول امر مبارکرا نمودند بشیر از میرزا
 (محمد علی) که خود را بر قدم مبارک انداخته با آشک جاری تضرع
 و ایتهال مینمود و در نهایت محربیت و فنا إلحاح و انا به میکرد و در بین
 کریه و فغان میگفت .

(ابن عبدنا لائق را از برکت حضورت محروم منای عنایت کن
 تا یسند و توفیق نجش اذن عطا فرما انا این غبارنا قابل و ذره بی مقدار
 جانسرا در سبیل مقدست فدا کند)

هر قدر حضرت خواستند اورا از این قصد بر گردانند بر اصرار
 و إلحاح افزود تا آنکه از شدت محبت و رأفت این عطیه کبری در
 حق او مقدر گردید و این جانفشانش مقبول درگاه حضرت
 ربّ العزّه افتاد و چون خود را از قدم مطهر باند نمود فرمودند

(ان محمد علی منافی الجنة)

و این بیان چه قدر نزدیک است بیان (حضرت روح) که در فصل (۲۳) آیه (۴۳) انجیل لوقا ذکر شده در حینی که حضرت مسیح را بصایب زده بودند یکنفر از ان دونفر که پہلوی مبارک بدار آویخته بود عرض کرد (ای رب چون در ملکوت خود داخل کردی بادی از من بنما) در جواب فرمودند (الحق أقول لك إنك الیوم معی فی الفردوس)

که مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست مارا و همه نعمت فردوس شمارا

﴿ نطق پانزدهم ﴾

(شهادت حضرت اعلی)

مختصر گویم همان رحمت که بود در حجاب سر همان آمد پدید
صبح (۲۸) شعبان سنه ۱۲۶۶ مطابق (۹) یوایو سنه ۱۸۵۰ بعد
از طلوع آفتاب (حضرت اعلی) را با آقا سید حسین و برادرش آقا سید
حسن یزدی و آقا محمد علی تهریزی و آقا سید احمد تهریزی از نجس
بیرون آورده و در در آرك حكومت داخل نمودند و محض آنکه
إهانت آن قوم ظالم جعود عنود ظاهر و عیان گردد حضرت و دیگرانرا

بدون قبا و عبا یکتا از خالق و با کلاه شب بر سر در جلوی میدان آرک
توقیف نمودند .

آقا سید حسین و آقا سید حسن بر حسب امر قطعی مولای
خود تقیه نموده و جواهر علم و حکمت الهی و اسرار ربانی از آثار و ألواح
که در سینه خود حفظ نموده بودند هر وقت فرصت یافتند در بین
طالبین حقیقت و باران جمال احدیت انتشار دادند . و از انوار نصائح
و مواعظ آن مظلوم آفاق قلوب مشتاقانرا منور نمودند و دو سال بعد
خود آقا سید حسین در طهران در نهایت ثبوت و استقامت کاس
لبریز شهادت را نوشیدند و باعلی مقام عالم انسانی فائز شدند .

آقا عبد الله برادر میرزا محمد علی آمد و هر چه رجا و انا به نمود که
برادر تبری نماید نتیجه نبخشید بل مکتوبی بنهایت مؤثر به برادر
ارشد خود نوشت (که من در این طریق شهادت را بر هر چیزی ترجیح
دادم . حال رجا مینمایم که شما مرا ببخشید و متعلقین و کسان مرا تسلی
دهید) این مکتوب این قدر مؤثر و جان کداز است که اگر صاحب
قلم حجر خارا بخواند بی اختیار اشک از چشمانش جاری گردد و بر
انقطاع آن روح پاک صد هزار آفرین گوید .

از اینجا بیکه اسان عبد از شرح تفصیل شهادت (حضرت اعلی)
قاصر بهر آنست آنچه در این مقام در کتاب مقاله ذکر شده برای

یاران نقل نمایم . میفرمایند :

(امیر کبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خان صادر فرمود و مضمون فرمان (از علمای اعلام تبریز که رکن رکین مذهب جمهر علیه السلام و حصن حصین طریقه اثنی عشریه اند فتوای صحیح صریح گرفته فوج آرامنه ارومیه را حاضر ساخته در ملائیس باب را آویخته امر بشایک فوج نماید)

میرزا حسن خان فراش باثی خویش را احضار نمود و دستور العمل داد که بابر اعمامه و شال که علامت سیادت بود برداشته با چهارتن از تابعین پیدان سر بازخانه تبریز آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سر باز آزارا من تبریز مستحفظ قرار دادند .

روز ثانی فراش باثی باب را بایک جوانی که مسمی باقا محمد علی و از نجبای تبریز بود فتوای عالم بجنید ملا محمد امامانی و مجتهد ثانی میرزا باقر . و مجتهد ثالث ملا مرآضی قول و غیره تسلیم سام خان سر قیاب فوج آرامنه ارومیه نمود . در وسط پایه همان حجره که محبوس بودند مینج آهنی کوفتند و دور بسمان آویختند بیک ریسمان بابر او بر بسمان دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم ساختند بقسمی که سر آن جوان بر سینه باب بود و اطراف بامها از کثرت جمعیت موج میزد .

یک فوج سر باز سه صف بستند صف اول شایک نمود و از پی

خف ثانی آتش داد و از پس صف ناک تیرباران نمود . دخت
 عظیمی از آتش شلیک حاصل شد . چون دود بتلاشی کشت
 آنچو انرا ایستاده و بایرا در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند
 در نزد کاتبش آقا سید حسین نشسته دیدند بهیچ یک ادنی آسیبی
 نرسیده بود .

سام خان مسیحی گفت ما را معذور بدارید نوبت خدمت
 فوج دیگر رسید و فراش باشی دست کشید آقا جان یک خمه
 سرتیب فوج خاصه پیش آمد و با ارباب آن جوان دوباره بهمان میخ
 بستند و باب بعضی صحبتها میداشت معدودی فارسی دان فهمیدند
 و سائرین صدائی میشنیدند .

باری سرتیب فوج خویشرا حاضر ساخت پیش از ظهر (۲۸)
 شعبان سنه ۱۲۶۶ یکمرتبه امر بشلیک نمود در این شلیک کاهلچنان
 تأثیر نموده بود که سینه مشبک کشته و اعضا کل تشریح شده مگر
 صورت که اندکی آزرده شده بود .

بعد آن دوجسم را از میدان بخارج شهر بکنار خندق نقل نمودند
 و آنشب در کنار خندق ماند روز ثانی بقنصل روس با نقاش حاضر
 شد و نقش آن دوجسدرا بوصفیکه در کنار خندق افتاده بود برداشت
 شب ثانی نیمه شب با بیان آن دوجسدرا در بردند .

و بعد از تحقیق و تدقیق نام محقق یافت که چون باب جمیع نوشته

جات و ما بحتاج خوبشرا مغزقی ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود
که عن قریب این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی این
وقوعات (سلیمان خان پسر یحیی خان) که از فدائیان باب و خوانین
آذربایجان بود حاضر و یکسر درخانه (کلانتر تبریز) وارد و چون
کلانتر دوست قدیم و بارندیم او بود و گذشته از این شخص عارف
مشرّب و باهیج طائفة کوه و ملالی نداشته سلیمان خان این سررأیش
أوفاش نمود که امشب با چند نفر بانواع وسائل و تدبیر در استخلاص
جسد میکوشیم و اگر ممکن نشد هر چه با داباد هجوم میمائیم تا بمقصود
میرسیم و یاجان رایگان در این راه می افشائیم .

کلانتر گفت هیچ این گونه مشقات لازم نیست (حاجی الله یار)
نامی را از خواص خویش فرستاد بدون تعب و مشقت بهر وسیله
و اسبابی بود جسد را آورده (بحاجی سلیمان خان) تسلیم کرد آنشب آن
جسد را در کارخانه شخصی میلانی بآبی محفوظ نموده روز دیگر صندوق
ساخته در صندوق امانت گذاشته بعد بموجب تعاماتی که از طهران
رسید از آذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه مستور ماند .

این بود خلاصه از تفصیل این واقعه کبری که استخوانها را
آب نمود و سگان ملاّ اعلی از شدت حزن گریستند و ناله و فغانشان

توان نمود .

حکایتی شبی همچنان نه آن حکایتهاست
که شمه زینتش بعد رساله بر آید

* نطق شانزدهم *

(نعل جسد معاصر حضرت اعلی از تبریز بچیل کرمل)

واصل کوی فاشد جلوه کر حاصل کون و مکان آمد بدید

در وقتی که میرزا آقایی خان امیر نظام فرمان شهادت نقطه

اولی را بتبریز نزد برادرش میرزا حسن خان فرستاد (حاجی سایمان

خان) در طهران بود چون این خبر را شنید باراده (جمال مبارک) فی الفور

اسباب سفر را فراهم آورده در نهایت سرعت چبری عازم تبریز

کردید که شاید خود را قبل از شهادت برساند و اگر موفق بزیارت

(هیکل مبارک) نکرده انقلابی نوعی هست جسد مطهر را بدست آورد .

ولی روز بعد از شهادت وارد تبریز شد و بوضعی که در مقاله

ذکر شده هیکل مقدس را بهمت (کلانتر) رجوانگردی (حاجی الله یار)

بدست آورد و در کارخانه حریر بافی (حاجی احمد میلانی) که

از احباب خالص بود آورده در همان شب صندوق ساخته و جسد را در

پارچه‌های حریر مانوف نموده امانت گذاردند .

چنین روایت نموده اند که در آن شب اول که جسد مبارک در خندق افتاده و قراولها کشیک میکشیدند دونفر از احاب خود را بیهیت دیوانه ها ساخته همه آن اوقات در آن اطراف بودند و محافظت میکردند که اگر جسد را بجائی دیگر نقل دهند دوستان بدانند و حق اسم این دونفر در تاریخ ثبت گردیده .

خلاصه بعد از قلیل مدتی بامر (حضرت بهاء الله) جسد را بظاهران

فرستادند اول آنرا در (امام زاده حسن) و بعد در (امام زاده معصوم)

که هر دو نزدیک مطهرانند امانت گذاشتند (واقعا مهدی کاشانی)

مدتی محافظ آن بود و متولی هم در حفظ و حراست کوتاهی نمیشود

تا آنکه یاران کم کم از این قضیه آگاه شدند سرامیرفتند آنجا و از دور

ایستاده زیارت مینمودند و چون در آن وقت این حرکت موافق

حکمت نبود زیرا اگر اغیار بومی بردند جسد مطهر را میر بودند - لذا

امر شد که بجعل دیگر نقل نمایند و مدتی هم در (امام زاده حمزه) بود

در آن اوقات آقا جمال بحضور (جمال مبارک) عرض کرد که

محافظات رمس مطهر را با و محول نمایند فرمودند (بسیار خوب) بعد

صدور لوحی در این باب طلبید تا یاران آوراد این مسئله تأیید نمایند .

ولی آن شخص آن لوح را اسباب جلال و حرمت ظاهری و آلت

پیشرفت مقاصد خود قرارداد تا اینکه یوسامات (حضرت من
 اراده الله) حفظ صندوق مقدس بدیگری تفویض کردید و اوردنیت
 خود آورده محفوظا نگاه داشت.

بعد امر صادر کردید که پس از آن تاریخ هر کس ایراز نماید که
 من میدانم جسد مطهر (حضرت اعلی) در چه محلی است کاذب است
 و این امر نبود مگر برای محافظت و نگهداری آن جدث مقدس
 تا غافلان خبر نیابند و دشمنان مطاع نکرند.

و چون وقت نقل آن رسید در سنه ۱۳۱۶ هفت سال بعد
 از صمود (حضرت عبدالبهاء) ارواحنا لقد رته الغداء شخصی بایران
 فرستاده بانهایت عفات و شکوه جسد مبارک را از طهران بجهل کرمل
 آوردند و چنانچه دوهز ارسال پیش خداوند از اسان انبیاء بشارت
 داده هیکل رب برکوه مقدس بلند کردید.

مدتی صندوق جسد مبارک در حفا در اطاق خود حضرت
 (عبدالبهاء) بود باین درجه در حفظ آن میکوشیدند بعد امر برای
 آجای مندی هندوستان صادر کردید تا تابوت بزرگ از مرمر خالص
 بسازند و بفرستند و فی الحقیقه دوستان آن مرزوبوم در این امر خطیر
 خدمت عظیم نمودند و دور تا بدور آنرا بکلمات (یا بهاء الاهی)
 (و یاری الاهی) بطلا نوشته بودند.

و چون بسلامتی وارد قدرت و نفوذ بیان (غصن الله الأعظم)
 بدرجه نمودار گردید که مأمورین کربک حیفاً بدون باز نمودن صندوق
 بزرگ تابوت را تسلیم دادند و در بیتی در حیفاً که مخصوص آن ایجاره
 شده بود امانت گذارده و بعضی از اعیان محض حفاظت در آنجا
 منزل داشتند و از صمیم قلب این بیت را میسرودند .

آندولت از کجا که شوم خاک در کت
 من خاک آن کم که شود خاک پای دوست

﴿ نطق هفدهم ﴾

(بناء مقام اعلیٰ بواسطة حضرت عبد البهاء)

معجز آیات غیب سرمدی باضمیر غیب دان آمد پدید

در ایام اشراق شمس (حقیقت جمال) قدم چند دوفه بحیفاً
 تشریف آوردند و بر این جبل ربّ بر حسب نبوات انبیاء خیمه
 مبارک بلند گردید و زمین مقام اعلیٰ بقدم مقدّس مشرف شد و در
 زیر سروها که بالای مقام است جالس گشته اند .

در آن اوقات اشاره نموده بودند خوب است این زمین برای
 رمس (حضرت اعلیٰ) خریده شود . بعضی خواستند ایتباع نمایند
 صاحبش الیاس مدور داماد جبران سعد هزار لیره خواسته بود چون

آن وقت این وجه حاضر نه مرهون بوقت دیگر گردید تا آنکه بعد از صعود (حضرت ولی الوری) صاحب زمین را دیده بدو و بست و پنجاه لیره پنج قسط و هر قسط سه ماه فاصله میخرند و این کار بزرگ با انجام رسید.

پس از آنکه جسد اطهر از طهران و تابوت مرمر از هند وستان رسید در سنه ۱۳۱۷ مباشرت بکذا ردن اساس مقام اعلیٰ مینمایند که بقتة مشکلات از هر جهت احاطه مینماید دوستان دشمن صفت از روی حسد بمأمورین رشوه میدهند و لاشعه ها میفرستند که (عباس آفندی) میخواهد در دامنه کرمل قلعه بر قبر باب بسازد.

اما از جمیع اطراف تأییدات ملکوت آیهی رسیده حل آن مشکلات را مینمود تلکرافات بود که متصل (از عبد الحمید) میرسید که ببینند این چه عمارت نیست قلم مقام وقاضی که محب بودند جواب میفرستادند این بناء تفصیلی ندارد شش اطاق است که متصل بهم ساخته اند و هنوز پایه برداشته نشده است.

بعد حضرات بمأمور طابورشوت دادند و او تقریری نوشت که بر حسب قوانین مدنی بنای دور از شهر باید باراده سنیه باشد و این عمارت در دامنه کوه دور از آبادی و مقصد مجاول ملذا باید آنرا منع کرد و قائم مقام محترم بیک متصرف نوشت چون او آدم خوش

فطرتی بود از (حضرت عبدالبهاء) تکالیف طالبید فرمودند لجنة از امین
 آفندی و صالح آفندی که مهندسانند تشکیل ده پرونده تحقیق کنند .
 حضرات هم رفتند دیدند و تقریر دادند که شش اطلاق است چیزی
 نیست جنب این عمارت بناهای دیگر است بالای جبل دیر بزرگ
 و همچنین هتل آلمانی موجود هیچ مانع و محذوری نه ، متصرف بقائم مقام
 نوشت این تقریر لجنة است شهادت ساختن بنا تعرض نکنید .

بعد لایحه دیگر باسلامبول رفت که ثابت مرمر آورده اند
 و میخواهند جسد برادر آن بگذارند و معبد بسازند (عبد الحمید)
 برالی تا کراف نمود و والی از قائم مقام سوال کرد او خبر داد که
 این تفصیل نیست .

اما در مسئله خریدن و ساختن راه مقام (حضرت عبدالبهاء)
 بیشتر از همه چیز زحمت کشیدند . زیرا طریق از میان باغ قنصل
 روس که شخصی کج خلق و پر کینه بود میگذشت دشمنان باوقف مانده
 بودند که تودر فروش تمجیل نمابجبورند هر قیمتی بخواهی بدهند
 اوهم ناشش ماه اشکالات مختلفه بیان می آورد (حضرت ولی الوری)
 هر یک را قبول نمودند تا آخر یکروز بارانی (صادق پاشا) که متصرف
 سابق عکا و برادر کامل پاشای صدر اعظم بود در باران وکل بخانه
 او میرود تا او را قرا مهر نموده خرید را با انجام رساند گفته بود بگویند خانه

نیست صادق پاشا بر میکردد و شمسیه بارانی خود را بزمین زده میکرد
این برادر شامی کذا رد این کار تمام شود .

باری (حضرت عبدالبهاء) از شدت تأثر و تحسیر آنروز بعد از
ظهر و شب را در اطاق ابرروی خود بسته تنها بدون غذا و چای بدعا
و مناجات میکردانند فرد اصبح قنصل آلمان خبر فرستاده که زمینی
نزدیک مقام است من وکیل هستم تقدیم مینمایم تاراه بسازید و خود
قنصل روس نیز آدم فرستاده که اوراق حاضر است بیاید مهر کنید .
بعد زمین را بهما را های آلمانی و آمریکائی که شرح آن خارج از
این مقام است حواله داده که راه بسازند و زمین مقام را باندازه
کود کرده تا بصخره صلبه رسیده اساس متین و محکم کذا کردند
و چون بنا تمام گردید در بوم مخصوص نابوت مرمر را با جمیع احباب
آزبائین بیالایردند و خود (حضرت بول الوری) داخل حرم گردیده
صندوق جدث اطهر را بانهایت خضوع و خشوع و چشمهای کربان
و قلب محترق در محل مقدس خود کذا کردند و ابواب این روضه
اعلی و بهشت نورا را بر وجوه نابتین بر میثاق مفتوح کردند .

روزی میفرمودند هر سنگ این بنا عظیم با اشک چشم روی هم
کذا شده و همچنین میفرمودند * جسد اطهر (حضرت اعلی)
پنجاه سال مقرر آتی نیافت دانما از محل به محل دیگر نقل میشد تا آنکه

بنائیدات جمال अभी در چنین کوه مقدسی که در نهایت حلاوت
و طراوت است آسایش جست *

لذا احتیای الهی باید شکر نعمتهای (جمال قدم را) بنمایند و قدر دان
باشند مگر روز بروز روحانیت و سرور و ابتهاج آنها زیاد تر و فراوان تر کرده
(از دست و زبانی که بر آید کز عهده شکرش بدر آید)

﴿ نطق هیجدهم ﴾

(نبوات کتب انبیاء در ساختن معبد ربّ بر جبل کرمل بواسطه غصن)
طعنهن شد خلق جان آفروز او زان بهشت جاودان آمد پدید
(حضرت عبدالبهاء) میفرمایند: در طول حیاتم مکانهای
بسیار باصفائی دیده ام لکن اکثر صنایعی بوده اما صرف ایجاد الهی
بصفاط طبیعی و جمال این جبل کرمل پیدائی شود و طراوت و لطافتش
خدائی است (بهشت است بهشت است) و فی الحقیقه همین طور است که
میفرمایند چه که مناظر جمیله طبیعت در کرمل جمیع دیده میشود کوه است
و دریا شهر است و صحرا و اشجار است و بساتین. ازهار است و جنگلها.
در فصل زمستان و بهار کرمل مانند عروس دنیا آرایش یافته
بأنواع کلهای مزین کشته است صفای آن آسمانی است و خضارانش
دل را در لفت عبرانی کرمل (کرم ایل) باغ الهی تا کتتان خداست

در کتب مقدسه در شأن کرمل از لسان انبیاء نبوت کثیره نازل
از جمله در فصل (۳۵) اشعیا میفرماید .

یابان و جلدکی خشک بواسطه ورود آنها شادمان خواهند گشت
و صحرا مسرور خواهد شد و مانند گل شکفته خواهد گردید و بفراتوانی
شکوفه خواهد نمود و با سرور و فرح آواز سرود خواهند خواند و مینهج
خواهند گردید . مجد لبنان و بهاء کرمل باو داده خواهد شد و آنها
بهاء الله و عظمت خداوند بارا خواهند دید دستهای سترا قوی
کنید و زانوهای لرزیده را محکم سازید بدلهای خوف زده بگوئید
قوی باشید مترسید ببینید اینک خدای شما با انتقام ظهور خواهد کرد
و خدا با مکافات خواهد آمد . البته خواهد آمد و شمار انجات خواهد
داد آنکاه چشمهای کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح
خواهد گردید در آن زمان آدم لنگ مثل غزال بر خواهد جست
و زبان کنک ترنم خواهد نمود زیرا در یابانها چشمه ها خواهد جوشید
و در صحراها رودها جاری خواهد گشت و سراب دریاچه ها خواهد شد
و زمینهای تشنه بنبع های آب مبدل خواهد گردید و در آنجا شاهراهی
خواهد بود که بطریق تقدیس و رسوم خواهد گشت .

در فصل (۵۵) اشعیا میگوید باین سبب شماها بشادمانی بیرون
خواهید رفت و با صلح و سلام سفر خواهید کرد کوهها و تپه ها در جلو

شما از شادی باهتزاز ورقص آیند و جمیع درختهای صحرا کف زنان خواهند شد بجای خار صنوبر خواهد روئید و در عوض شوک مورد سبز خواهد شد و برای ربّ اسمی خواهد بود که الی الأبد محو نخواهد گشت.

و در فصل (هفتم سرود سلیمان) سر عروس روحانیرا بکرمل تشبیه نموده میگوید سر تو مانند کرمل آراسته است.

و در فصل (هفتم کتاب میکاه) خداوند را برای تشبیه کرده که کلاه کوسفندان خود را در کوه کرمل میچرانند میگوید قوم خود را که کوسفندان موروثی توهستند متفرد در میان جنک مسکن و مأوی گرفته اند و در میان کرمل هستند در باشان و جاماد بچرند.

و از ظهور ربّ در این جبل در فصل (۵۰) مزامیر بیان صراحت میگوید.

خدای قدیر که ربّ است تکلم نمود و زمین را از مطلع آفتاب تا مغربش خطاب نمود و گفت از کوه صهیون (کال البهاء) تجلی خواهد نمود خدای ما خواهد آمد و سکوت نخواهد نمود در حضورش آتش مشعل و در اطرافش طوفان شدید خواهد بود از بالا آسمانها زمین را خطاب خواهد کرد تا آنکه قوم خود را حکم نماید که مقدسین مرا اطرافم جمع نمایند علی الخصوص آن نفوسی که بواسطه ذریه بامن عهد و پیمان بسته اند آسمانها عدالت او را اعلان خواهند نمود

چونکه در آن وقت خود خدا بر مسند حکم جالس شده .

و در فصل (۴ کتاب میکاه) میفرماید و در آیام آخر چنین واقع خواهد شد که کوه بیت خدا بر قلعه کوههای دیگر برقرار خواهد شد و از آنها رفیع تر خواهد گشت و ملل بسوی آن روان خواهند کردید و طوائف بی شمار خواهند آمد و خواهند گفت یائید تا بکوه و بخانه خدای یعقوب صعود نمائیم و اورا راههای خود را بهما تعالیم خواهد داد و مادر طرقت اومشی خواهیم نمود زیرا ناموسی از صهیون خارج خواهد شد (و کاهن رب) از اورشالیم و اودر میان خلایق بی شمار حکومت خواهد نمود و قومهای لا یجد و لا یحصای بیدر اتفیه خواهد نمود و آنها شمشیرهای خود را کا و آهن و نیزه هایشان را بآره تبدیل خواهند کرد ماتی بملتی شمشیر باند نخواهد نمود و ابتدا بسد ازان جنگ نخواهند آوخت و هر کس در زیر ناک خود و در ظل شجر انجیر خود خواهد نشست و هیچ کس اورا نخواهد ترسانید زیرا فرم رب الجنود چنین فرموده است . و حال این نطق را بذرات زکریا که واضحاً میفرماید (معبد رب را غصن بنا خواهد نمود) باختتام میرسانیم .

در فصل (۶) آیه (۱۲) میگوید بدین مضمون (باو بگو که رب الجنود چنین میگوید مشاهده نما شخصی را که اسمش (غصن است) اواز مکان خود خواهد روئید (و معبد رب) را بنا خواهد کرد و مسلم است

که او هیکل ربّ را خواهد ساخت و جلال را بردوش خود خواهد کشید و بر تختش جالس شده سلطنت خواهد نمود و بر تخت او مانند کاهن خواهد بود و مشورت صلح در میان هر دوی آنها خواهد بود و آنها یکی که دور هستند خواهند آمد و در هیکل ربّ بنام خواهند ساخت و آنوقت خواهید دانست که ربّ الجنود مرا بسوی شما مبعوث نموده و همه آنها واقع خواهد گشت اگر قول بهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نمائید

پس خوشا بحال بهائیان که در بوم الله بوجود آمده ایم در عصری که حق ظاهر شده در قرنی که انوار شمس حقیقت تا ییده و در دوری که غضن الهی و سایمان ملکوت بر بنای معبد ربّ قیام نمود و بانام رسانید .

هم سایمان هست اندر دور ما که ده اصلح و نماند جور ما
مرغ جانها را چنان یکدل کند که صفاشان بیفش و بی غل کند

* نطق نوزدهم *

(گذشته و آینده جبل کرم)

کو برون رو از بدن روح روان حسرت روح روان آمد پدید
آنچه در این نطق ذکر مینمایم خلاصه ایست از نطقها و بیانات

(حضرت عبدالبهاء) که در مجالس اَحیایِ الهی ادا نموده اند و بر حسب بیان (کلاماً کز تنه زادت حلاوته) در این محفل تکرار می‌نمایم اغلب اوقات فرموده اند که در قدیم الزمان این قدر جبل کرمل آباده بوده که یک وجب زمین خالی بر آن دیده نمیشد انبیای بنی اسرائیل بر این کوه خداوند بتعالیم قوم خود مشغول بودند (حضرت ایلیا) در مناره های این جبل مسکن و مأوی جست و تلا میزد خود را بروحانیت میخواند (حضرت مسیح) ازان عبور نمود و بسیاری از پیغمبران ذی شان در مناره های کرمل شب و روز بمناجات و دعوات اوقات خود را میگذرانیدند در آن ایام بواسطه ترقی و تمدن فیکین و قرب حیفا بصور و صیدا آبادی و کثرت جمعیت جبل کرمل ضرب المثل سائر جهات بود.

ولی کم کم بواسطه حوادث کونا کونا زمان آن آبادی رو بخرابی گذارد و آن ترقی بتقهقر تبدیل گردید تا آنکه (پنجاه سال) پیش شمس حقیقت بر حسب بشارات انبیاء از افق کوه خیداوند طلوع نمود و خیمه (حضرت رب الارباب جمال قدم) جلت عظمت برداشته آن بلند شد و سلطنت الهی ابدی بر روی ارض استقرار گشت بعضی خرابه ها آباد گردید و در تاریکی نا آیدنی انوار آفتاب امیدهای جدید انتشار یافت.

بعد مقام اعلی بر صفاح جبل کرمل بنایدات (جمال اُبی) بنا
 کردید و در آینده از پائین کوه تا جلوی مقام شاهراهی ترتیب داده
 خواهد شد و باغی بنا خواهد کردید که هفت طبقه خواهد بود
 و از آب بندهای جسیبه آب باران از قله کوه جاری گشته در هر کدام
 از این باغها سیر نموده و اشجار و ازهار را سیراب کرده و بطبقه پائین تر
 نازل میگردد.

سفرین از پائین کوه در نهایت روحانیت بسوی (مقام اعلی)
 صعود نمایند و چون خسته گردند در یکی از این بساطین جالس شوند
 و از مشاهده کما و استماع نغمات طیور قلوب را منشرح سازند (مشرق
 الاذکار) بزرگی بر قله کوه ساخته خواهد شد که آواز مناجات
 مترنم و خواننده کان آن در نیمه شب بملکوت اُبی رسد و ولوله
 سرور در قلوب ساکنین ملا اعلی اندازد.

(دار الفنونها) (مدارس) (مراضخانهها) (دار المعجزه)
 (دار الایتام) در اطراف مقام اعلی بلند گردد دامنه کوه کرمل از
 قصور و اُبنیه های عالی و مراکز و مجامع ناهمه پوشیده شود (و ترموای
 الکتریک) کوچه های آنرا بهم مربوط نماید شهر حیف و عسکا از
 زیادی آبادی بک بلد گردد و صحرای میان این دو شهر تبدیل بساطین
 و باغها و عمارات گردد طریق واسع قشنگی از کرمل تا بهجی ساخته

شود دو طرفش اشجار بلند سبز سایه اندازد و بر طراوت و لطافت هوا بیفزاید .

حوض بزرگی در این دریا خواهند ساخت تا در کمال راحتی کشتی های بزرگ مال و نخل بساطل نزدیک شده مسافرین خود را پائین نمایند اقوام مختلفه و رؤساء و سلاطین آنها دسته دسته برای زیارت (مقام اعلی و روضه مبارکه) خواهند آمد .

چراغهای الکتریک شبهای تاریک را یک پارچه انوار کند و کشتی ها را در دریا راه نماید :

عکا و حیفنا مرکز بزرگی از مشروعات عظیمه و مطلع انوار علوم و فنون خواهد گردید دانایان و بزرگان جهان محل اقامت خود را بردارند این کوه مقدس قرار خواهند داد تا آنکه از انوار و آثار لطیفه روحیه آن بهره و نصیب وافر گیرند عکا و حیفنا سبب حیات عالم و تربیت اخلاقی و عقلی و روحانی امم و اصلاح احوال مال خواهد گردید روح اخوت و وداد و محبت و شفقت از این دو شهر بر عالمیان نشر خواهد شد .

چشمه ماء حیات از این محل جاری گشته جهانیان را سیراب نماید و مانند شمس بر حرارت منجمدین و بخودین را بمرکت و اهتزاز آرد و سبب آفت و یگانگی کل گردد کاستان علوم و معارفش مشام

اهل شرق و غرب و جنوب و شمال را معطر نماید .

نسیم جانبخش سحریش ارواح پژمرده و مرده را زنده کند
تقرّات بلبلان عرفانش گوشهای سامعین را مهتر نماید . امواج بحور
مطالعه خیرخواهش سواحل وجود را در آغوش گیرد . ستاره های
درخشنده تعالیم عمویش ظلمتهای جهل و نادانیا محو نماید آثار
لذیذه اشجار بوستان اعمال و اخلاقی اوساخ طبیعت و تاریکی های
مادیون را زائل کند . جواهر متلاذله معادن جود و سخایش رسم فقر
و مذلت را از جهان براندازد و صدای رعدا ساسی مردان خدایش زلزله
بر ارکان هیئت جامعه بشر افکند .

اگر نه کنج عطای تو دستگیر شود

همه بسط زمین روئند بوبرانی

(نم)



فہرست

الذی یبسط

صفحہ

- ۲ مقدمہ ناشر نطوق نوزده گانه وملحقات آن
- ۴ بیان سبب نشر، و کیفیت، مقابلہ و شرفیابی ناشر رسالہ باجناب مؤلف (أحمد أفندی سہراب)
- ۶ بیان کیفیت تحصیل نطوق نوزده گانه وتسمیہ آن بہ (الرسالۃ التسع عشریہ) وتصدیرش (بنطوق خمسہ) کہ در ترجمہ حیاة نورین نیرین حضرت شیخ احمد احسانی وحاجی سید کاظم رشتی است و بیان ظاہر علامات در زمین وآسمان
- ۷ صورت نص اجازہ ممنوحہ ازجناب مؤلف و بیان کیفیت تألیف وسبب آن درآن
- ۸ بیان وجہ سبب اطلاق رسالہ عربیہ تألیف مرحوم آقا محمد مصطفی بغدادی برسالہ نوزده گانه - و این رسالہ مشتمل بر ترجمہ

حياة خود مؤلف و بیان آنچه مشاهده نموده از وقایع امریه
و شرح اقوال و اعمال عظیمه (حضرت طاهره) و سایر مبانی
امر حضرت اعلیٰ عز اسمہ الاهی

۹ تاریخ حیات حضرت شیخ احمد احمائی و حضرت حاجی سید
کاظم رشتی اعلیٰ الله مقامها

۹ نطق اول از نطق خمسه که نطق نوزده گانه بآن مصدر شده

۱۰ بیان نسب حضرت شیخ احمد احمائی مؤسس فرقه شیخیه
و مبشر ظهور جدید و بیان سیر و سفر و تاریخ ولادت و وفات
حضرت شیخ احمد مشار الیه

۱۱ بیان آنچه را بر قبر منور آن نیر اعظم حضرت شیخ احمد
احمائی که مدفون در بقیع است در قوم نموده اند

۱۲ نطق دوم بیان اینکه حضرت شیخ احمد در کتب و رسائل
خود دائماً مردم را بظهور امر عظیمی خبر میدادند و نام را از
اعتقادات خرافه و تعصبات دینه بقدر امکان آزاد میکردند

۱۵ نطق سوم در تاریخ حیات حضرت حاجی سید کاظم رشتی

۱۶ بیان تاریخ وفات حضرت حاجی سید کاظم در کر بلا در سن

پنجاه سالگی و بیان عدد تألیف و تصنیف آن مرحوم

۱۷ بیان سؤال و پرسش جناب ملا حسین بشرویه که بعد در این
 امر مبارک ملقب (باب الباب) و (حرف اول) و (اول
 من آمن) شد از حضرت حاجی سید کاظم رشتی از علام
 و بشارات ظهور

۱۹ نطق چهارم نقل حکایتی است از اسان مبارک حضرت من
 اراده الله در خیر خواهی و اعمال حسنه حاجی سید کاظم
 رشتی و واقعه علی شاه در کربلا

۲۰ بیان اجتماع نمودن جمعی از شاگردهای نورین نیرین شیخ احمد
 احنائی و حاجی سید کاظم رشتی پس از فوت معلم روحانی خود
 در مسجد کوفه و گذرانیدن چهل روز ایام ولایلی را بروزه
 و نماز و مناجات بجهت هدایت قلوب و زیارت طلعت بی مثال
 محبوب آفاق

۲۰ بیان خروج تلامذه از شبستان انزواود خولشان بکستان بحری
 و توجه هر کدام بسمتی تا اینکه موعود کتب رایا بند

۲۱ نطق پنجم علامات ظهور در زمین

۲۲ بیان اینکه هنگامی که حضرت شیخ احمد احنائی و حاجی سید
 کاظم رشتی در ایران نام را بقرب ظهور کلی اخبار میدادند

در اوروپام در قرن هیجدهم شخص عالم فاضل موسوم
(بـویدن برج) ساکنین آن خطه را بنزول اورشام آسمانی
بشارت میداد

۲۳ بیان اینکه اوقاتی که نقطه اولی درشیراز اظهار امر فرمودند
مستمربار در شرق و غرب و جنوب و شمال ینکی دنیا سفر مینمود
و در مجامع کبیره نطقها میداد که زمان رجعت ثانوی مسیح
و نزول روح الله از آسمان و اشتهاء دنیا رسیده و از کتب مقدمه
دلایل قاطعه اقامه مینمود که باید کل خود را برای پذیرائی رب
مجید حاضر نمایم

۲۳ بیان اینکه حضرات آلمانیها نیز از (استوت کارت) در سنه
۱۸۵۰ بارض مقدس آمدند و در قدس و یافا و حیفنا مستعمرهها
بنامها دند و کل منتظر بودند که رب الجنود از آسمان نازل
خواهد شد

۲۴ علامات ظهور در آسمان و اخبار منجمین

۲۸ تاریخ حیات حضرت اعلی از یوم ولادت تا اعلان امر

۲۸ نطق اول از تطویق نوزده گانه در بیان اسم و نسب حضرت

اعلی روحی له القداء

- ۲۹ بیان احساس نمودن نقطه اولی وحی الهی زادر وجود خود
در سن (۲۵) سالگی در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰
مطابق (۲۳) ماہ سنه ۱۸۴۴
- ۳۰ بیان اینکه نقطه اولی در تفسیر سوره یوسف که اول کتابت
از قلم مبارکشان نازل دائما با آن شخص کامل که در پس پرده
غیب مخفی بود تلویحا و تصریحا اشاره میفرمایند .. و رجای
شهادت در سبیل او مینمایند
- ۳۱ نطق دوم تشکیل حروف حی
- ۳۴ بیان امر نمودن نقطه اولی بحروفات حی که هر يك بوطهای
خود و اطراف ایران سفر نموده و مردم را بشارت بظهور موعود
بامم باب دهند و سفر فرمودن خود حضرت اعلی بطواف مکه
مکرّمه و اظهار فرمودن امر در آن مشرق انوار احادیث با بعضی
از حجاج طبق احادیث صحیحه در این خصوص و نزول
(رساله حرمین) در اینجا
- ۳۵ نطق سوم قیام حروفات حی و احباب تابع و مراجعت حضرت
اعلی از مکه بشیراز
- ۳۸ نطق چهارم شرح نصیحتی آقا سید یحیی کاشفی و ملا محمد علی حاجت

۴۲ نطق پنجم ورود حضرت اعلی باصفهان و میهمان شدن درخانه

امام جمعه

۴۵ نطق ششم مجلس مناظره درخانه منوچهرخان

۴۹ نطق هفتم حرکت نقطه اولی بتبریز و وقایع راه

۵۲ نطق هشتم ورود حضرت اعلی بتبریز و قلمه ماه کو

۵۵ نطق نهم حرکت حضرت اعلی از تبریز و توقف نه ماه در

قلمه ماه کوه

۵۹ نطق دهم حرکت نقطه اولی ازماه کو بچهریق

۶۰ بیان اینکه حضرت اعلی درالواح (چهریق) را بجیل (شدید)

(وماه کو) را بجیل (بساط) نامیده اند چه که عدد حروف

(چهریق) بحساب جمل مطابق عدد حروف (شدید) است

و کذاک عدد حروف (ماه کو) مطابق عدد حروف (بساط)

ولکن کلمه (ماه کو) درعرف واستعمال عام غالباً بواسطه

خفاء حرف (رها) در نطق (ما کو) نطق میشود

۶۱ نطق یازدهم آوردن حضرت اعلی ازچهریق بتبریز و انعقاد

مجلس علماء

۶۵ نطق دوازدهم وقایع قبل از شهادت حضرت نقطه اولی